



دشواری‌های ترجمه قرآن (بخش ۲)

بهاءالدین خرمشاهی

چکیده

در این بخش، این بحث تاریخی - ترجمه‌ای به میان آمده است که قرآن پژوهان قدیم که عمده آنان مفسران و گاه متکلمان مذاهب کهن اسلامی‌اند، درباره جواز یا عدم جواز ترجمه قرآن چه رأیی یا فتوایی داشته‌اند. از همان قرن اول هجری، پس از فتح کشورهای متعدد، و تفاوت و تنوع زبانها، بحث ضرورت و فایده ترجمه قرآن پیش آمد.

چون قرآن اعجاز زبانی و ادبی دارد، در سده‌های اول کسی رأی به جواز ترجمه قرآن نمی‌داد. زبان فارسی از نظر ترجمه قرآن نخستین زبان است؛ یعنی هم نخستین ترجمه‌ها به فارسی بوده است، و هم بیشترین ترجمه‌ها. کهن‌ترین ترجمه فارسی قرآن قدس است که احتمالاً از قرن سوم یا حداکثر متعلق به قرن چهارم هجری است. در اواسط قرن چهارم در عهد سامانیان عده‌ای از علمای ماوراءالنهر رأی به جواز ترجمه تفسیر طبری دادند و گروهی به این کار برخاستند و در سال ۳۴۵ق به پایان رسید.

پیش از آن این بحث فقهی، توجه بسیاری از فقهای بزرگ را به خود معطوف داشته بود که آیا ترجمه سوره فاتحه که در نمازهای پنجگانه قرائت می‌شود به فارسی رواست یا نه؟ از ابوحنیفه نقل شده است که آن را ابتدا روا دانسته و گویند سپس از این رأی برگشته است. سپس محمود زمخشری در تفسیر مهمش الکشاف (که پس از نهصد سال اخیراً به فارسی شیوایی ترجمه شده) در تفسیر آیه چهارم از سوره ابراهیم ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ

رَسُولٍ إِلَّا لِبَلْسَانَ قَوْمِهِ» استدلال مبتنی بر ضرورت و فایده ترجمه قرآن کرده است. سپس دو مفسر بزرگ قرن پنجم هجری یعنی اسفراینی و سوراآبادی هم در روایی (مشروعیت) ترجمه قرآن در آغاز تفسیرهای فارسی خود بحث کرده‌اند. می‌توان گفت که ترجمه قرآن به فارسی و در دل تفاسیر، یکهزار و صد سال سابقه دارد. در دوره جدید بهترین بحث از مسئله جواز ترجمه قرآن را زرقانی در کتاب *مناهل العرفان فی علوم القرآن* (دارای ترجمه فارسی) انجام داده و علمای الأزهر هم با احتیاط و در نهایت به جواز ترجمه قرآن رأی داده‌اند.

کلید واژه‌ها: ترجمه قرآن، جواز / عدم جواز ترجمه قرآن، دشواری‌های ترجمه قرآن.

جواز / عدم جواز ترجمه قرآن

از اعصار کهن صاحب‌نظران علوم اسلامی و قرآن‌شناسان درباره جواز / عدم جواز، و امکان / عدم امکان ترجمه قرآن بحث کرده‌اند، و فقهای بزرگ در جهت قبول یا رد آن فتوا داده‌اند.

اصولاً هر قدر اثری ادبی‌تر و هنری‌تر باشد، ترجمه آن دشوارتر است. چنان‌که در هر زمانی و هر زبانی ترجمه شعر از ترجمه نثر دشوارتر است. علت آن هم این است که در نثر (و در هر موضوع) زبان فقط زبان است یعنی نثری است اطلاع‌رسان، اما در نظم هم ترجمه آسان‌تر از شعر است. چنان‌که مثلاً ترجمه شاهنامه فردوسی آسان‌تر از غزل‌های مولوی و سعدی و حافظ است. ترجمه نثر مانند ترجمه تاریخ طبری یا احیاء علوم الدین اثر ابوحامد محمد غزالی، مشکل زبانی ندارد، زیرا این اثر ارجمند عمدتاً اطلاعات دربردارد و از جنس زبان است، نه از جنس ادبیات. و سبک و سیاق و ساختار آن سراسر است. قرآن کریم نمونه عالی و اعلای اثر ادبی / هنری است. در این گونه آثار یعنی آثار ادبی / هنری از جمله ترجمه غزل‌های مولوی و سعدی و حافظ و بسیاری از شعرای دیگر به دلیل پیشگفته و جوش‌خوردگی لفظ و معنا، ترجمه به هر زبانی دشوار است و بسی ظرایف از دست می‌رود. در ترجمه شعر دو قول مشهور داریم که نقطه مقابل همدانند اما هر دو درست‌اند. ۱. شعر آن است که از ترجمه جان به در نمی‌برد. ۲. شعر آن است که از ترجمه جان به در می‌برد.

نگرانی صاحب‌نظران قرون پیشین درباره ترجمه قرآن فقط پروای دینی نبوده، حداقل برای بعضی از آنان توجه به ساختار منحصر به فرد قرآن هم بوده است، زیرا معضل

بزرگ این است که ۱. در ترجمه باید معنا را از لفظ جدا کرد ۲. زیرا چنان که تجربه‌های بیش از هزار ساله ترجمه قرآن (از جمله و بیش و پیش از همه به فارسی) نشان می‌دهد، از بیش از نهصد ترجمه تحت‌اللفظی سده‌های پیشین و حدوداً صد ترجمه معناگرای یک سده اخیر، هیچ ترجمه‌ای نثر و بیان فارسی و ساختار زبانی / ادبی‌اش به پای نثر و سبک قرآن نمی‌رسد. ۳. در زبان فارسی، ترجمه‌های بیش از یک هزاره تقریباً همه تحت‌اللفظی بوده است. و همه نقض غرض کرده‌اند، زیرا برای آنکه دقیق باشند جانب تک‌واژه را گرفته‌اند، سپس به همین دلیل، سلامت و سلاست جمله‌بندی فارسی را از دست داده‌اند. این گونه ملاحظات از همان صدر اول مطرح بوده، چنان که در مبسوط سرخسی آمده است که سلمان فارسی برای آشناتر شدن ذهن هموطنان فارسی‌زبانش [به احتمال بسیار با کسب اجازه از محضر رسول گرامی اسلام^(ص)] سوره فاتحه را به فارسی ترجمه کرده بوده، و بسمله / بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ را به صورت «به نام یزدان [بخشنده و] بخشاینده» برگردانده است.

از سوی دیگر، در نامه‌ها یا عهدنامه‌های حضرت رسول^(ص)، برای غیرعرب‌زبانان، گاهی آیات قرآنی هم به کار می‌رفته، که چون مترجمان آن اعصار آنها را برای مخاطبان به زبان آنان ترجمه می‌کرده‌اند و رسول اکرم^(ص) هم این کار را نهی نفرموده و روا شمرده، پس به نحو ضمنی رأی به امکان و جواز ترجمه قرآن داده‌اند. اینک ترجمه قرآن، ولو با از دست رفتن ظرایف زبانی / ادبی آن ممکن است، درست است، زیرا که محال نیست. اما چون ترجمه نسبت به اصل، اُفت دارد، در جواز / عدم جواز آن بحث داشته‌اند. در مورد امکان داشتن و محال‌نبودن ترجمه قرآن هم باید این نکته مهم را در نظر داشت که امکان با موفقیت و توفیق زبانی / ادبی فرق دارد. آری اگر بپذیریم ترجمه قرآن (قطع نظر از جواز / عدم جواز آن) امکان دارد، باید دید آن امکان و پدیده ممکن چه اندازه موفقیت دارد؟ بی‌شک درجه این موفقیت پایین است. این به خاطر ساختار متعالی قرآن است. و الا در حوزه کتابهای عادی گاه پیش می‌آید که ترجمه‌ای از اصل بهتر درمی‌آید. فی المثل اگر صد مترجم برجسته آلمانی، فرانسوی، ایتالیایی، عربی و فارسی، صد مقاله از مقالات دایرةالمعارف بریتانیکا را که به انگلیسی پاکیزه و مقبولی نگاشته شده به زبانهای ملی و مادری خود ترجمه کنند و بکوشند هر چه بهتر ترجمه کنند، می‌توان حدس زد که می‌توانند ۳۰-۴۰ مقاله را از اصل انگلیسی آن بهتر از آب دریاورند. اما در مورد آثار هنری عالی - به ویژه شعر - چنین درجه‌ای از

موفقیت امکان ندارد یا اگر هم بگوییم امکان آن صفر نیست، در عمل احتمال آن پایین است.

محض تنوع اندکی حاشیه می‌رویم و چند مثال کوتاه می‌زنیم. بنده بیش از یک دهه است، که بعضی عبارات، جملات و ابیات و امثال و کلمات سایر در حوزه ادب عربی را ترجمه منظوم می‌کنم. گاه با ترس و لرز آیاتی از قرآن کریم را هم به نظم فارسی ترجمه کرده‌ام. حال آنکه اعتقاد راسخ دارم که ترجمه قرآن به نظم فارسی یا هر زبان دیگر اگر هم محال نباشد - چون عملاً به ویژه در عصر جدید چندین ترجمه منظوم فارسی از قرآن کریم داریم که همه ناموفق و تمرین بدخطی است - چنان که اشاره شد بس ناموفق است و خوشبختانه وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چند سال هست که به ترجمه‌های منظوم فارسی اجازه / مجوز نشر نمی‌دهد.

برای ملاحظه اینکه تفاوت ره از کجاست تا به کجا، ترجمه منظوم خود از چند آیه را می‌آورم:

﴿بَلِ الْإِنْسَانِ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْفَىٰ مَعَاذِرَهُ﴾ (قیامت، آیه ۱۴ و ۱۵)

هرکس از خویشتن خبردارد گرچه عذرو بهانه پیش آرد

اگر مصراع اول را چنین بیاوریم: هر کس از حال خود خبر دارد باز بهتر نمی‌شود، زیرا حال معادل درستی برای «نفس» نیست. «خویشتن»، کمی بهتر است. مراد صرف نفس نیست بلکه شاید ما فی النفس یا ما خطر / یخطر بالبال است. از سوی دیگر «بَصِيرَةٌ» صفت مبالغه بر وزن «فعیلة» است. و تای آن تایی تأنیث نیست (ولی گویی همایندی با مؤنث بودن نفس دارد). ضمناً «بَصِيرَةٌ» صفت است و ترجمه آن به «خبردارد» که فعل مرکب است، ناشی از ضعف ترجمه است. ترجمه دقیق‌تر «بَصِيرَةٌ» «بس آگاه» است. البته قافیه از دست می‌رود ولی شاید حاصل کار بهتر شود: هر کس از خویشتن بس آگاه است. مثال دیگر: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَىٰ إِلَّا مِثْلَهَا﴾ (انعام، آیه ۱۶۰)

پاداش نیکوکاری توده چندان پادافره کاربرد همان یک باشد

ترجمه دو حدیث علوی در دو بیت پیوسته:

لَمْ أَعْبُدْ رَبًّا لَمْ أَرَهُ + مَا شَكَّكَتُ فِي اللَّهِ مُذْ أَرَيْتَهُ

خدا نادیدنی باشد ولی من ندیده ناپرستیدم خدا را
به وجه احسنی بنمود تا خود نکردم شک که خود دیدم خدا را

همچنین ترجمه دو حدیث علوی دیگر در دو بیت پیوسته:

عند الامتحان يُكْرَم الرَّجُلُ او بهان + الانسان حريصٌ على ما مُنِع
آدمی سربلند یا خوار است چون که سنجش به آزمون گردد
چون زکاری کسی شود ممنوع میل او سوی آن فزون گردد

ترجمه منظوم چند کلمه قصار از امیرالمؤمنین علی: (ع)

قيمة المرء ما يُحسّنه: ارزش مرد کاردانی اوست
كُلُّ آتٍ فهو قریب: هر چه آینده است نزدیک است
كفی بالموت واعظاً: بهترین پندگوی ما مرگ است
كفی بالأجل حارساً: اجلت بهترین نگهبان است
مَنْ عَلَّمَنِي حَرْفًا فَقَدْ صَيَّرَنِي عَبْدًا:

هر کس که به من یک سخن حق آموخت

گویی که مرا برده خود ساخته است

مصرعی هست که جنبه ضرب المثل یافته است: والأُذُنُ تعشُقُ قَبْلَ العَيْنِ أحياناً

گاهگاهی گوش پیش از چشم عاشق می شود

فند زَمَانِي (بر وزن رند زندانی)، قصیده‌ای دارد که اغلب ابیات آن درخشان و چند
مصرع آن از شدت علو معنا ضرب المثل شده است. از جمله مصرع زیر که نگارنده این
سطور آن را در یک بیت منظوماً ترجمه کرده است: وفي الشرِّ نَجاةٌ حِينَ لَا يُنْجِيكَ احسانُ:

چون زنیکیت کارنگشاید لاجرم شرّ و شدتت باید

□

از این نمونه‌ها ملاحظه می‌شود که قریب به اتفاق ترجمه‌ها، از اصل فروتر است، تا
چه رسد به ترجمه قرآن که همواره متن از ترجمه [=زبان مبدأ از زبان مقصد] فراتر است.

به ساقه اصلی بحث که درباره جواز ترجمه قرآن بود بازمی‌گردیم و رأی و نظر بعضی از بزرگان قدیم را نقل می‌کنیم. زرقانی در جلد دوم کتاب *مناهل العرفان فی علوم القرآن* بحث مفصلی درباره عدم جواز ترجمه قرآن دارد. از جمله می‌گوید: در مذهب شافعی خواندن قرآن به غیرزبان عربی روا نیست، اعم از آنکه خواننده عربی بداند یا نداند، و چه در نماز باشد، چه در غیر آن. همچنین در حاشیه کتاب *ترشیح المستفیدین* (ج ۱، ص ۵۲) آمده است: هر کس ناتوان از خواندن سوره فاتحه باشد، ترجمه آن جایز نیست، زیرا خداوند در قرآن فرموده است: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ پس ترجمه عجمی غیرعربی، مانند عربی نیست و ادای عربی الفاظ قرآن تعبّدی است. یکی دیگر از علمای شافعی، یعنی سیوطی در کتاب مشهورش *الانتقان* آورده است: «قرائت معنای قرآن [=ترجمه آن] جایز نیست، زیرا جبرئیل آن را به عین الفاظ آورده، و حق نداشت معانی را بگیرد و خود به آنها جامه لفظ بپوشاند».

مالکیان نیز رأی و نظر مشابهی دارند. چنان که در حاشیه *دسوقی* بر شرح در دیر که از آثار مشهور آنان است چنین آمده: «خواندن قرآن به غیر زبان عربی روا نیست. حتی گفتن تکبیر در نماز هم به غیر عربی یا مترادف آن جایز نیست و اگر کسی نتواند سوره فاتحه را در نماز به عربی بخواند، بر او واجب است که نمازهایش را در جماعت، پشت سر کسی که توانای قرائت صحیح عربی است بخواند. و اگر توانایی شرکت [=اتمام] در نماز جماعت داشته باشد، ولی به آن نپیوندد، و فرادی بخواند، نمازش باطل است. و اگر دسترسی به امام جماعت نداشته باشد، قرائت فاتحه در نمازها از او ساقط می‌شود. و باید به جای آن به ذکر و تسبیح خداوند به عربی بپردازد. و گفته‌اند بر هر مسلمان مکلفی واجب است که بکوشد و فاتحه را - برای نمازهایش - به عربی بیاموزد، و هر چه در توان دارد در این راه به کار اندازد، مگر آنکه در عین کوشش مرگش در رسد که در این صورت معذور است. و از خود مالک هم همین رأی و نظر نقل شده است». (مناهل، ج ۲، ص ۵۷ - ۵۸).

حنبلیان هم بر این قول‌اند. در کتاب *مُغْنَى* (ج ۱، ص ۵۲۶) که از آثار حنبلی است، چنین آمده است: «برنمازگزار قرائت سوره فاتحه یا جانشین‌سازی آن به غیرعربی روا نیست اعم از آنکه عربی بداند یا نداند. ... و کسی که نتواند سوره فاتحه را به درستی یعنی عربی صحیح بخواند، لازم است خواندن آن را بیاموزد و فرا گیرد و اگر توانِ آموختن داشته باشد و چنین کاری نکند، نمازش درست نیست». ابن حزم حنبلی هم

نظری مشابه با آنچه نقل شد دارد که در کتاب المحلی (ج ۳، ص ۲۵۴) آورده است. حنفیان از پیشوای خود ابوحنیفه آرای ضد و نقیضی نقل کرده‌اند. می‌گویند او ابتدا بر آن بود که خواندن ترجمه فاتحه، حتی با وجود توانایی یادگیری عربی، به غیر عربی کفایت دارد و این گونه نمازها صحیح است. سپس از این رأی باز آمد و گفت اگر امکان و توان آموختن عربی در کسی باشد، واجب است بیاموزد، اگر نیاموخت نمازهایش باطل است. فقهای شیعه هر چند که فتوا به جواز ترجمه قرآن به زبان دیگر داده‌اند، ولی خواندن ترجمه سوره حمد در نماز را مبطل نماز می‌دانند و در این فتوا اتفاق نظر دارند.

صاحب شرائع (محقق حلّی) تصریح کرده که برای نمازگزار خواندن ترجمه سوره حمد مجزی نیست^۱ و صاحب مدارک در شرح این جمله محقق فرموده است: این حکم به اجماع علمای ما ثابت است و بیشتر عامه هم همین نظر را دارند. چون خداوند فرموده: ﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا﴾ (یوسف، ۲) و عربی بودن در آن لحاظ شده است و اساساً ترجمه چیزی غیر متن اصلی است و گرنه ترجمه شعر باید شعر باشد. صاحب مدارک سپس نظر ابوحنیفه را در این مسئله نقل و سپس نقد می‌کند.^۲

ابوحامد محمد غزالی (۵۰۵ - ۴۵۰ق) قرائت عربی سوره فاتحه را واجب، ولی روایت و بیان سنت [=قرآن و احادیث] و شرح حدیث را به غیر زبان عربی روا می‌داند و این جواز را متکی بر اجماع می‌داند (المستصفی، ج ۱، ص ۱۶۹). اما زرقانی در همان کتاب مناهل العرفان که این قول غزالی را نقل می‌کند، نظر او را رد می‌کند و می‌گوید: اجماعی که غزالی ادعا می‌کند هرگز تام نبوده است. در پاسخ سخن و تخطئه زرقانی می‌توان گفت چه بسا مراد غزالی از اجماع، عملکرد علمای اسلامی غیر عرب‌زبان بوده است.

همچنین می‌توان شیوه زرقانی را که نظرگاه علما یا رؤسای مذاهب اربعه اسلامی را نقل می‌کند، نقد کرد، به این شرح که آنان ترجمه سوره فاتحه را برای قرائت در نماز نادرست شمرده و قرائت نص عربی را بر هر مسلمانی واجب دانسته، اما اگر این قرائت ترجمه این سوره یا هر سوره دیگر قرآن برای نماز نباشد، حتماً حکمش فرق دارد. و هیچ منعی در قرآن و شریعت اسلامی بر ترجمه آن وجود ندارد. و تاریخ ترجمه هزارساله

۱. محقق حلّی، شرایع الاسلام، ج ۱، ص ۶۴.

۲. عاملی، مدارک الاحکام فی شرح شرائع الاسلام، ج ۳، ص ۳۰۰.

قرآن به فارسی - قطع نظر از زبانهای دیگر - حاکی از اعتقاد به چنین جوازی است. در اینجا رأی و نظر گروهی از مترجمان فارسی‌زبان را نقل می‌کنیم.

ابوالمظفر شاهفورین طاهر اسفراینی (قرن پنجم هجری) در تفسیر فارسی کهنش که تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم نام دارد شرح روشنگری در این باره دارد:

«فصل اول، اندر فضیلت ترجمه کردن قرآن به هر لغتی که بدان حاجت افتد. ... خدای عزوجل گفت: ﴿وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنْذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ﴾ (بگوی ای محمد که وحی فرستیدند [= فرستادند] بر من این قرآن را تا بترسانم شما را بدان، و آن کسی را به وی رسد. (انعام، ۱۹) و دیگر فرمود که: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ (ما نفرستیدیم تو را مگر همه مردمان را) (سبأ، ۲۸). ... ناچار بود که قرآن را ترجمه باشد به زبانی دیگر، تا اهل آن لغت آن را بدانند و ترهیب [= بیم‌دهی] ایشان بدان حاصل شود. و از بهر این معنی بود که سلمان فارسی از مصطفی - صلی الله علیه وسلم - دستوری خواست تا قرآن به پارسی به قوم خویش نویسد، وی را دستوری داد ... و معلوم همه خردمندان آن است که عرب و تازی‌شناسان از هر گروهی اندر عدد کمتر باشند از کسانی که تازی‌شناسند [عربی ندانند]، و واجب آن است که دین و شریعت و معنی وحی خدای - عزوجل - با ایشان رسد، و هرگز آن تمام نیاید مگر بدان که فرمان‌های خدای تعالی، ایشان را به لغتی که ایشان بدان راه برند، ترجمه کنی، تا منفعت آن اندر دو جهان با ایشان برسد که بیشترین خلق‌اند، و سواد اعظم‌اند، و به هیچ حال نشاید که ایشان را محروم گردانی. و از بهر این بود که ائمه و علمای دیانت اندر هر عصری بر ایشان شفقت برند، و اعتقادهای پارسی کنند، و احکام عبادات به پارسی اثبات کردند تا ایشان فرا آن راه یابند. و از بهر این معنی بود که اول و آخر این امت اجماع کردند بر آن که تفسیر قرآن به پارسی همی گویند اندر مجلس‌های علم، و بر سر منبرها اندر مجامع خواص و عوام، اهل دین و دنیا. و هیچ کس روا نداشت که بدان انکار کند، بل که همگنان آن را از فرض کفایت [= واجب کفایی] شمردند ... و اگر چنان بود که مسلمانان گروهی از کافران را با [= به] اسلام دعوت کنند، و ایشان گویند که:

«قرآن بر ما عرضه کنید، و تفسیر آن ما را پیدا کنید [= به روشنی آن را برای ما تفسیر کنید] و اگر درست و راست باشد، و کتاب ما را موافق و مصدق باشد، مسلمانی قبول کنیم»، واجب بود ترجمه کردن آن و بدیشان فرستادن؛ چنان‌که یاد کردیم از حدیث سلمان. و نیز اتفاق کرده‌اند مسلمانان بدان که هر چه نشاید گفتن، نشاید نوشتن [و چون

ترجمه و شرح و تفسیر شفاهی قرآن در میان ملل اسلامی رواج داشته، پس نوشتن آنچه می‌گفتند منعی ندارد]. مقرر شد بدین جمله [همه آنچه گفتیم] فضیلت ترجمه کردن قرآن و معلوم شد که اندر حالی، فرض کفایت [= واجب کفایی] است تا معظم خلق مردم محروم نگردند از منفعت کتاب خدای عزوجل. و اندر حالی از جمله فرض اعیان [= واجب عینی] است، چنان که یاد کردیم. و چیزی که آن را اندر دین مسلمانی این محل [= جایگاه و اهمیت] بود - که آن را یاد کردیم - انکار نکند بدان مگر کسی که غافل بود از اصول شریعت، و یا ملحدی که نخواهد دین ظاهر گردد، و هر کسی بدان راه یابد، تا وی از الحاد خویش متمکن [پا بر جا و خاطر جمع] باشد، و به فریفتن ضعفای اهل دیانت راه یابند... گروهی از علما غلو کردند و گفتند: ترجمه قرآن، قرآن باشد، و این قول دور است از حقیقت، از بهر آنکه نظم قرآن معجز است، و نظم ترجمه قرآن معجز نباشد و آنچه از جنس معجزات نباشد، قرآن نباشد. و اگر ترجمه قرآن، قرآن بودی، بایستی تا ترجمه شعر نیز شعر بودی، به هر عبارت که بودی. و چون این محال بود، آن اولی‌تر نباشد...» (تاج التراجم، ج ۱، ص ۷ - ۱۰).

در ترجمه تفسیر طبری، متعلق به نیمه قرن چهارم هجری (پایان در ۳۴۵ ق، عهد سامانیان) چنین آمده است: «این کتاب نیشته به زبان تازی و به اسنادهای دراز بود و بیاورند سوی امیر ... منصور بن نوح ... پس دشخوار آمد بر وی خواندن این کتاب و عمارت [نسخه بدل: عبارت] کردن آن به زبان تازی و چنان خواست که مرین را ترجمه کند به زبان پارسی. پس علماء ماوراءالنهر را گرد کرد و از ایشان فتوی کرد که [آیا] روا باشد که ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیم؟ گفتند: روا باشد خواندن و نوشتن تفسیر قرآن به پارسی مر آن کس را که او تازی نداند، از قول خدای عزوجل که گفت: وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ (گفت: من هیچ پیغامبری را نفرستادم مگر به زبان قوم او و آن زبانی کایشان دانستند).» (پیشگفته، ص ۵) سپس نام پنج نفر از علما و فقها و قرآن‌شناسان بزرگ آن زمانه را که از نواحی دور و نزدیک ماوراءالنهر برای همکاری در این کار سترگ و بی‌سابقه انجمن ساخته بودند یاد می‌کند. ممکن است بعضی تصور کنند علما فتوا به روایی ترجمه تفسیر داده‌اند، ولی عملاً این دانشمندان به ترجمه آیات قبل از تفسیر هر بخش پرداخته‌اند. یعنی نظراً و عملاً و عملاً این کار را شرعاً جایز و عرفاً لازم دانسته‌اند و به وجه احسن از عهده برآمده‌اند.

دشواری‌های ترجمه قرآن (بخش ۲) ۱۰۵ □

دانشمند بزرگ دیگری که ترجمه آیات قرآن را در میان تفسیر ارجمندهش آورده ابوبکر عتیق نیشابوری (درگذشته به سال ۴۹۴ ق) است. این اثر را در عصر جدید شادروان علی‌اکبر سعیدی سیرجانی در ۵ جلد تصحیح کرده و انتشار داده است. مؤلف در اوایل مقدمه‌اش چنین آورده است:

«افتتاح: بدانید عزیزان من که ما این تفسیر را از بهر آن به پارسی کردیم که از ما چنین درخواستند، تا نفع آن عام تر بود، و نیز تا خوانندگان این ترجمه توانند [فهم] کرد قرآن را به عبارت پارسی، چه اگر تازی کردیمی آن را معلمی دیگر بایستی تا ترجمه مطابق و موافق بود و مقصود مهین از تفسیر قرآن اولاً ترجمه و عبارت نکوست، آنکه معانی و شأن نزول و اقوال مفسران و تلفیق آیات و حل مشکلات. و نیز قرآن را به هیچ لفظ تازی عبارت نتوان کرد نکوتر از آن که خود ظاهر نظم قرآن است و حاجت که هست بیشتر به ترجمه پارسی است در خور ظاهر قرآن...» (تفسیر سوره‌آبادی، ص ۷).

و حسن ختام اقوال پیشینیان، قول و استدلال ظریف زمخشری در ذیل تفسیر آیه چهارم از سوره ابراهیم است:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ﴾

«... خدا، رسول خدا^(ص) را فقط برای عربها نفرستاده، بلکه آن حضرت را برای همه مردم فرستاده است، چنان که می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا...﴾» (اعراف، ۱۵۸) و حتی ثقلین [جن و انس] نیز مخاطب رسالت او هستند، و همه اینان به زبان‌های گوناگون سخن می‌گویند و اگر بر عربها حجّتی بر جای نماند، این حجّت برای دیگران باقی می‌ماند، و اگر به هر یک از زبانهای دیگر هم نازل می‌شد، باز حجّت بر عربها تمام نمی‌شد. در پاسخ باید گفت: چاره‌ای جز این نیست که یا باید به همه زبان‌ها، و یا به یکی از آنها نازل شود. اما نزول آن به همه زبانها ضرورتی ندارد، زیرا ترجمه می‌تواند جایگزین آن شود و از نزول چندین زبانه جلوگیری کند، پس تنها یک راه باقی می‌ماند و آن نازل شدن به یک زبان است و نزول آن به زبان خود پیامبر در اولویت است، چرا که قومش نزدیک‌ترین کسان به او هستند و اگر آنان پیامش را دریابند و به روشنی آن را بفهمند، می‌توانند ترجمانش واقع شوند و پیام او را در جهان بپراکنند و آن را به دیگر جوامع برسانند، چنان که امروز این اتفاق افتاده است...» (ترجمه کشف زمخشری، به قلم مسعود انصاری، ج ۲، ص ۶۸۹ / ذیل تفسیر آیه چهارم از سوره ابراهیم). و گفتنی است که در عصر جدید، علمای الأظهر به ترجمه قرآن به هر زبانی، رأی موافق و محتاطانه داده‌اند.

کتابشناسی

- تاج التراجم فی تفسیر القرآن للأعاجم، تألیف شاهفور بن طاهر اسفراینی، تصحیح نجیب مایل هروی، علی اکبر الهی خراسانی، ۳ جلد اول، تهران، دفتر نشر میراث مکتوب، شرکت انتشارات عملی و فرهنگی، ۱۳۷۵ش.
- ترجمه تفسیر طبری، فراهم آمده در زمان سلطنت منصور بن نوح سامانی (۳۵۰ تا ۳۶۵ق) هفت جلد در چهار مجلد به تصحیح حبیب یغمایی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۳۹ش.
- تفسیر سوراآبادی / تفسیر النفاسیر، تألیف ابوبکر عتیق نیشابوری، مشهور به سوراآبادی، به تصحیح [علی اکبر] سعیدی سیرجانی، ۵ جلد، تهران، فرهنگ نشر نو، ۱۳۸۱ش.
- تفسیر کشاف، تألیف محمود بن عمر بن محمد زمخشری، ترجمه مسعود انصاری، ۴ جلد، تهران، انتشارات ققنوس، چاپ دوم، ۱۳۹۱ش.
- مناهل العرفان فی علوم القرآن، به قلم محمد عبدالعظیم الزرقانی، ۲ جلد، قاهره، دار احیاء الکتب العربیة، بی تا.